

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۱۸ به تاریخ ۹۹/۹/۲۴

تبیین حقیقت بقاء در حیات دنیوی انسان در وسعت معنای حیات بشر - ارتباط حیات معنوی انسان در حیات دنیوی و توسعه در اضطرار به انبیاء در رسیدن به بقاء و دوری از فناء

تبیین اجمالی بقاء و فناء در روایت

بحث در این فراز از روایت هشام بن حکم بود که فرمود سفراء الهی شما را دلالت بر اموری می کنند که «مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاءُهُمْ». در توضیح این عبارت مرحوم صدرا در شرح خود فرمودند: انسان مدنی بالطبع است و حیات اجتماعی خواهد داشت و برای حیات اجتماعی صالح و با دوام نیاز به قانون عادلانه ای دارد که این مسئله را تضمین کند. و این جز با انبیاء حاصل نخواهد شد. انسانی که منفعت طلب است، اگر قانون عادلانه ای نباشد، این سبب می شود که تنازع رخ دهد و حیات اجتماعی و تاریخی انسان در معرض خطر قرار گیرد. ایشان در مقدمه پنجم این نکته را اشاره کرده و بیان فرمودند که این مسئله از همین فراز روایت بدست می آید.

در واقع ایشان می خواهند بفرمایند که حیات انسان (ولو حیات دنیوی انسان) حیات پیچیده ای است و کل این منظومه نیاز به بقاء و صلاحی دارد که این جز با انبیاء حاصل نمی شود. انسان بدون انبیاء مسیرش جز به تخریب و فساد و فناء خود و در مرحله بالاتر به فناء حیات اجتماعی و تاریخی منجر نخواهد شد.

مرحوم شعرانی هم در تعلیقه ای که بر حاشیه مرحوم ملا صالح دارند، فرمودند: ظاهر بیان ملا صالح در شرح این است که اعتقاد به توحید سبب بقاء است و کفر سبب فناء. ولی مقصود ایشان فناء و بقاء در ساحت شخص انسان نیست زیرا

مومن و کافر با مرگ معدوم نمی شوند بلکه از این دیار به دیار دیگر منتقل خواهند شد؛ لذا فرمودند بنظر ما غرض ایشان این است که ایمان و کفر سبب حیات و بقاء نوع انسان در حیات اجتماعی و تاریخی اوست.^۱

بنظر ما نیز روشن است که عبارت بقاء و فنائی که در روایت هشام مورد توجه است، بقاء و فناء به معنی موجود و معدوم نیست. این از مسلمات معارف قرآن و اهل بیت بلکه جمیع شرائع الهی است که انسان ولو کافر باشد، معدوم نمی شود، بلکه با ایمان به بهشت و با کفر به جهنم می رود. بلکه گاهی اوقات فناء به معنی معدوم هم ممکن است بکار رود، کماینکه در صحیحه مسعده بن زیاد که در جلسه قبل اشاره کردیم، حضرت تذکر می دهند که انسان، فناء به این معنا ندارد، بلکه منتقل از یک دار به دار دیگری می شود.^۲ لذا باید بررسی کنیم که اگر مقصود از بقاء و فناء در این روایت، حیات دنیوی انسان است، این چه توضیحی دارد و اگر معنای دقیق تر و وسیع تری دارد چه نکته ای مراد روایت است.

بیان ارتباط حقیقت ایمان و کفر با بقا و فناء

بحثی که جلسه قبل اشاره کردیم این بود که در یک معنا بقاء به معنی زندگی در دارالتوحید و زندگی در دار کفر، فناء انسان است. توضیح اینکه ما دو عالم برای زندگی داریم؛ یک دار، وادی ایمان و توحید است که دار بقاء است و در طرف مقابل یک دار، وادی کفر و شرک است که دار فناء است. انسان مختار است که در یکی از این دو دار زندگی کند. این دار باقی صرفاً هم مقصود حیات اخروی انسان نیست، بلکه در همین دنیا هم انسان می تواند در دار باقی زندگی کند و می تواند در دار هلاکت و فناء زندگی کند.

در آیه شریفه سوره مبارکه رحمن فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۳ یعنی راه خروج انسان از دار فناء، گره خوردن به وجه الهی است. آنچه باقی است وجه الهی است و انسانی که به این وجه الهی (که در روایات مکرری به امام تفسیر شده است) پیوند بخورد او هم باقی خواهد شد. اگر انسان خودش و همه قوایش را به امام

^۱ - در حاشیه مرحوم شعرانی اینطور آمده است: «أن المراد بالبقاء و الفناء فيه بقاء نوع الانسان بوجود الشرائع و الاحكام و فنائهم جميعا بتركها لان الانسان مدني بالطبع يحتاج الى معايشة أبناء نوعه و ذلك محوج الى قانون يحفظ الحقوق و الحدود و يدفع التعدي و التجاوز فبوجود الشريعة الحافظة لحقوقهم يبقى نوعهم و بعدمها يفنى و لا يربد بقاء الشخص و فناءه»

^۲ - در روایت فرمود: «عَنْ مَسْعُودَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِيَجْعَفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خُلِقْنَا لِلْعَجَبِ قَالَ وَ مَا ذَاكَ لِلَّهِ أَنْتَ قَالَ خُلِقْنَا لِلْفَنَاءِ فَقَالَ مَهْ يَا ابْنَ أَخٍ خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ وَ كَيْفَ تَفْنَى جَنَّةً لَا تَبِيدُ وَ نَارٌ لَا تَخْمُدُ وَ لَكِنْ قُلْ إِنَّمَا نَتَحَرَّكُ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۱

^۳ - سوره مبارکه رحمن آیه ۲۶ و ۲۷

و ولایت امام تسلیم کند، خودش و قوایش هم وجه و باقی خواهد شد.^۴ در روایاتی ذیل این آیه و نیز ذیل آیه سوره مبارکه قصص که فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۵ این نکته بیان شده بود که در جلسه قبل اشاره کردیم.

توضیح بیشتر این مسئله اینکه انسان در محیط توحید و ولایت حضرات معصومین همه قوای او حفظ و بالنده و شکوفا می شود و از طرف دیگر محیط ولایت اولیاء طاغوت دار بائر و کویری است که همه وجود انسان آنجا از دست می رود. در آیه شریفه فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئْسَ الْقَرَارُ»^۶ یعنی انسان اگر وجود خودش را در محیط شرک و کفر قرار دهد، مانند کشاورزی است که در بیابان مشغول کشت و زرع است. این فرد عمل انجام می دهد و زحمت و سعی دارد ولی این عمل او بجایی نخواهد رسید و ثمری ندارد. می خواهد رزقی برای خود فراهم کند ولی رزق از دستش می رود. می خواهد نیازی را مرتفع کند ولی بجای آب دارد به سراب پناه می برد. در سوره مبارکه نور ذیل آیه ظلمات اینطور فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»^۷ عمل معدوم نمی شود ولی در این وادی هرچه بکارد خار برداشت می کند.

ضمانت حیات و بقاء دنیوی به دلالت انبیاء

اما معنای دیگری که مورد توجه است و باید توضیح داده شود و بعید هم نیست که ظاهر اولیه روایت هشام بن حکم باشد، این است که در همین نظام طبیعت و دنیا، حیات و بقاء انسان به دلالت انبیاء است و انسان بدون انبیاء حیات و بقائش در معرض خطر است.

توضیح اینکه اگر ما حیات و بقاء خودمان را ساده معنا کنیم، ممکن است گفته شود که انسان بدون انبیاء هم می تواند بقاء خودش را تضمین کند و نیازهای خود را خواهد شناخت و طریق رفع این نیازها را هم به تجربه و عقل خود پیدا خواهد کرد. بطور مثال نیاز به خورد و خوراک دارد؛ نیاز به پوشش و سرپناهی دارد؛ نیاز به تمتعات جنسی دارد و... که اینها را می تواند خودش بفهمد و مرتفع کند. و همین هاست که بقاء حیات انسان را تضمین می کند.

^۴ - اینکه انسان با تبعیت از انبیاء و وجه الهی خودش به مقام وجه الهی می رسد و مسیر توجه دیگران به سمت خدا خواهد شد، این را در مباحث آینده بحث خواهیم کرد.

^۵ - سوره مبارکه قصص آیه ۸۸

^۶ - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۲۸ و ۲۹

^۷ - سوره مبارکه نور آیه ۳۹

ولی با دقت روشن می شود که حتی انسان خود بنیاد و رها شده از انبیاء هم، این امر حیات انسان و بقاء او را ساده معنا نمی کند، بلکه توجه می کند که بحث سلامتی و حیات و بقاء انسان امر بسیار پیچیده ای است. امروز بشر فقط یک غذا خوردن و لباس پوشیدن ساده را بحث نمی کند، بلکه سعی می کند تمام عوامل مرتبط با این مسئله و نیازهای بشر و تصرفی که در طبیعت می کند و آثاری که در ادامه برای حیات او خواهد داشت را ملاحظه کند. مثلاً یک غذا خوردن ساده نیست بلکه آثار این غذاها و تاثیر آن بر جمیع حیات انسان را مورد ملاحظه قرار می دهد.

لذا می بینید کم کم علمی متولد شده است؛ از جمله علم تغذیه با فروع آن؛ علم طب و شاخه های متنوع آن؛ علم محیط زیست و مانند اینها؛ که رشته های گسترده ای هم هست. همه اینها به یک معنی برای ضمانت مصالح و حیات و بقاء انسان ایجاد شده است. به تعبیر دیگر آنچه امروز به اسم «توسعه پایدار» معرفی می کنند، طرح جامعی است که برای جمیع حیات انسان ها و بقاء و پیشرفت و شکوفایی آن مطرح می شود.

حال با این توسعه معنا و دقتی که در معنای حیات و بقاء می کنیم، واقعاً ما بدون انبیاء به این مصالح حیات دنیوی و بقاء خودمان دست پیدا می کنیم؟! یا اینکه یک تلاش کوری است که هرچند وقتی اعلام می کنیم که کجاها خطا رفتیم و آثار آن در نابودی نسل و قوا و طبیعت و جمیع شئون زندگی ما اینها بوده است؟! این عالم نظام خلقت خداوند متعال است که طبق ربوبیت و طرح خداوند متعال در حال حرکت است. ما اگر می خواهیم در این نظام حرکت کنیم نیاز به تعالیم انبیاء داریم و الا همین حیات دنیوی خودمان را هم در معرض خطر قرار خواهیم داد. امروز بشر در خطر سلامت جسمی و روحی است که به تعبیری عالم در مقابل او طغیان کرده است. با طغیان و سرکشی انسان در مقابل قواعد و سنن الهی در عالم، این عالم و طبیعت در مقابل او قیام کرده و با او برخورد می کند.

اینکه بعضی فلاسفه ما فرمودند که ما در بعضی امور نیاز به انبیاء داریم، این حرف تمامی نیست. اینکه عده ای فرمودند ما حکمت نظری و علمی داریم و در حکمت عملی (که شامل سیاست مدن و تدبیر منزل و اخلاق است) نیاز به انبیاء هست ولی در حکمت نظری (که الهیات و طبیعیات و ریاضیات است) فقط در الهیات آن نیاز به انبیاء هست؛ ما این را قبول نداریم. ما در جمیع شئون حیات مان نیاز به دلالت انبیاء داریم. اینکه دلالت بر مصالح و مفاسد و بقاء و فناء، را در یک ساحت خاصی معنا کنیم، حرف خطایی است. این حرف به این معنا هم نیست که راه انبیاء راه بهتری است ولو راهی که خود بشر می رود هم خیر است. بلکه راه استکبار و جدانشدن از انبیاء، راه شر و مفاسد است و ما را به سمت فناء می برد.^۸

^۸ - عده ای هم می گفتند اصلاً راه انبیاء همین راه بشر بوده است و تا یک جایی ما نیاز به انبیاء داشتیم و از یکجایی به بعد خودمان باید همان را جلو ببریم. لذا بشر امروز دیگر از دوره صغارت خود خارج شده و بالغ است و نیازش به انبیاء مرتفع شده است. که این حرف هم

ارتباط حیات دنیوی و امور معنوی در تعریف بقاء

نکته ای که اینجا باید توجه کرد این است که وقتی نیاز به انبیاء در رسیدن به حیات و صلاح و بقاء روشن تر می شود که بدانیم بسیاری از اموری که در همین بقاء و صلاح در امور دنیای ما تاثیر می گذارد، از جنس ارتباط به خدا و ایمان و کفر انسان است. به تعبیر دیگر یک موقع شما صلاح و بقاء دنیا را در ساحت ماده تعریف می کنید؛ ولی یک موقع این صلاح و بقاء را فقط در امور مادی تعریف نمی کنید بلکه عوامل متعدد معنوی و حقیقت ایمان و کفر و شئون آن مطرح می شود که در همین زندگی دنیایی شما و صلاح و بقاء حیات فردی و اجتماعی و تاریخی انسان تاثیر دارد.

در روایات و معارف ما اموری متعددی بیان شده است که اصلاً برای انسان من دون انبیاء قابل محاسبه نیست. اصلاً انسان نمی تواند به این امور و طرح و مشیت خدا دست پیدا کند؛ که چه اموری از جانب خدا در این عالم موثر در حیات ما هست و بقاء ما را تضمین می کند. این عالم بسیار پیچیده تر از این نگاه مادی به دنیاست و بدون توجه به این امور حتی معیشت انسان هم تامین نمی شود و حیات و بقاء او در معرض خطر است. این نگاه به دنیا و حیات انسان و محاسبه آن جز از طریق انبیاء برای ما حاصل نمی شود. به تعبیر دیگر این عالم برای هدف و غایتی توسط خداوند متعال خلق شده است که اگر ما در این مسیر و طرح خدا حرکت نکنیم مسائلی بوجود می آید که زندگی ما را حتی در دنیا به مخاطره می اندازد.

چند روایتی را اشاره می کنیم که پیچیدگی این حیات معنوی و ایمانی را با حیات دنیوی انسان و دخالت در همین حیات و بقاء ظاهری، بیان کرده است. در صحیحه ابو حمزه ثمالی در کافی شریف فرمود: «ابن محبوب عن مالک بن عطیة عن ابي حمزة عن ابي جعفر قال سمعته يقول انه ما من سنة اقل مطراً من سنة ولكن الله يضعه حيث يشاء ان الله عز وجل اذا عمل قوم بالمعاصي صرف عنهم ما كان قدر لهم من المطر في تلك السنة الى غيرهم و الى الفياقي و البخار و الجبال و ان الله ليعذب الجعل في جحرها بحبس المطر عن الارض التي هي بمحلها بخطايا من بحضرتها و قد جعل الله لها السبيل في مسلك سوي محلة اهل المعاصي قال ثم قال ابو جعفر فاعتبروا يا اولي الابصار»^۹ یعنی خداوند هیچ سالی باران را کم نمی کند ولی بخاطر معاصی انسان ها، آن را از وادی معصیت دور می کند و در کوهها و بیابانها و دریاها و یا به اقوام دیگر می رساند. و حتی حشرات ساکن این دیار هم بخاطر این قوم در عذاب خواهد شد؛ البته برای این حیوان راه خروج از این قوم قرار داده شده است.

ادعای بی دلیل و مخالف معارف ماست. انسان لحظه ای بدون انبیاء نمی تواند حرکت کند ولو بارها عرض کردیم این به معنی تعطیل کردن عقل و قوای انسانی نیست. قوای انسان باید همیشه تحت تعلیم و سرپرستی اولیاء الهی باشد تا در مسیر مصالح و بقاء حرکت کند.

^۹ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۲۷۲

بعد حضرت در ادامه حدیث فرمودند: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا ظَهَرَ الزَّنَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ وَإِذَا طُفِفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا وَإِذَا جَارُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانَ وَإِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^{۱۰}

یعنی وقتی فحشاء زیاد شود مرگ های ناگهانی زیاد می شود؛ اگر در مکیال و میزان ها تطفیف و کم فروشی شود، قحطی و نقص در قوم ایجاد می شود؛ اگر منع زکات شود زمین برکتش را منع می کند؛ وقتی در جامعه عهدشکنی رخ دهد، خدا دشمنان را بر آنها مسلط می کند؛ وقتی قطع رحم شود، اموال در دست اشرار قرار می گیرد. و اگر امر به معروف و نهی از منکر و تبعیت از اخیار از اهل بیت رسول ترک شود، خدا اشرار را بر آنها مسلط می کند و اخیار دعا می کنند ولی استجابت نمی شود.

اینها آثار افعال ماست که احدی در عالم بجز انبیاء نمی توانند از این امور پرده برداری کنند. حکیم و غیر حکیم و دانشمند و غیر آن از این امور خبری ندارند. اینها روابط بین فعل ما و سنن الهی است. مشیت و اراده الهی در عالم به نحوی است و به ما هم اختیار داده است. آیا نباید از نظام این عالم به ما خبر دهد؟! با اراده ما سنن الهی عوض نمی شود و اینطور نیست که هرطور ما بخواهیم این عالم با ما برخورد کند. این روایت هشام بن حکم همین نکته را بیان می کند که حکمتی در عالم هست که با شما نسبت به آن محاجه رخ خواهد داد. این دلالت بر مصالح و بقاء و فناء دنیوی هم بدون انبیاء انجام نخواهد شد.

در روایت دیگری که در معانی الاخبار مرحوم صدوق نقل شده است فرمود: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا خَالِدٍ الْكَابُلِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ الذُّنُوبُ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ الْبُغْيُ عَلَى النَّاسِ وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ وَكُفْرَانِ النَّعْمِ وَتَرْكُ الشُّكْرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِي قِصَّةِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أَخَاهُ هَابِيلَ فَعَجَزَ عَنْ دَفْنِهِ فَسَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ

^{۱۰} - الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۳۷۴ این قسمت در کافی شریف در یک روایت دیگر آمده است که همان سند است و از نقل امالی مرحوم صدوق روشن می شود که این یک روایت است که در کافی تقطیع شده است. راجع الامالی (للسدوق)، النص، ص: ۳۰۸

فَأَصْحَاحَ مِنَ النَّادِمِينَ وَ تَرَكَ صِلَةَ الْقَرَابَةِ حَتَّى يَسْتَعْنُوا وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ حَتَّى يَخْرُجَ وَقْتُهَا وَ تَرَكَ الْوَصِيَّةَ وَ رَدَّ الْمَظَالِمَ وَ مَنَعَ الزَّكَاةَ حَتَّى يَحْضُرَ الْمَوْتُ وَ يَنْغَلِقَ اللِّسَانُ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تُنْزِلُ النِّقَمَ عَصِيَانُ الْعَارِفِ بِالْبُغْيِ وَ التَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ وَ الْإِسْتِهْزَاءُ بِهِمْ وَ السُّخْرِيَّةُ مِنْهُمْ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَدْفَعُ الْقِسَمَ إِظْهَارُ الْإِفْتِقَارِ وَ النَّوْمُ عَنِ الْعَتَمَةِ وَ عَنِ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَ اسْتِحْقَارُ النِّعَمِ وَ شَكْوَى الْمَعْبُودِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ اللَّعِبُ بِالْقِمَارِ وَ تَعَاطَى مَا يُضْحِكُ النَّاسَ مِنَ اللَّغْوِ وَ الْمِرَاحِ وَ ذِكْرُ غُيُوبِ النَّاسِ وَ مُجَالَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ تَرَكَ إِغَاثَةَ الْمَلْهُوفِ وَ تَرَكَ مُعَاوَنَةَ الْمَظْلُومِ وَ تَضْيِيعُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ الْمُجَاهِرَةَ بِالظُّلْمِ وَ إِغْلَانُ الْفُجُورِ وَ إِبَاحَةُ الْمَحْظُورِ وَ عَصِيَانُ الْأَخْيَارِ وَ الْإِنطِبَاحُ لِلْأَشْرَارِ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ الْيَمِينُ الْفَاجِرَةَ وَ الْأَقْوَالُ الْكَاذِبَةُ وَ الزِّنَاءُ وَ سَدُّ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ وَ ادِّعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ التَّقَهُ بِغَيْرِ اللَّهِ وَ التَّكْذِيبُ بِوَعْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ السَّحْرُ وَ الْكِهَانَةُ وَ الْإِيمَانُ بِالنُّجُومِ وَ التَّكْذِيبُ بِالْقَدْرِ وَ عَقُوقُ الْوَالِدِينَ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَكْشِفُ الْعِطَاءَ الْإِسْتِدَانَةَ بِغَيْرِ نِيَّةِ الْأَدَاءِ وَ الْإِسْرَافُ فِي النِّفَقَةِ عَلَى الْبَاطِلِ وَ الْبُخْلُ عَلَى الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ ذَوَى الْأَرْحَامِ وَ سُوءُ الْخُلُقِ وَ قِلَّةُ الصَّبْرِ وَ اسْتِعْمَالُ الضَّجْرِ وَ الْكَسَلِ وَ الْإِسْتِهْزَاءُ بِأَهْلِ الدِّينِ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ سُوءَ النِّيَّةِ وَ حُبُّ السَّرِيرَةِ وَ النِّفَاقُ مَعَ الْإِحْوَانِ وَ تَرَكَ التَّصَدِيقَ بِالْإِجَابَةِ وَ تَأْخِيرُ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ حَتَّى تَذَهَبَ أَوْقَاتُهَا وَ تَرَكَ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْبِرِّ وَ الصَّدَقَةِ وَ اسْتِعْمَالِ الْبُذَاءِ وَ الْفُحْشِ فِي الْقَوْلِ وَ الذُّنُوبُ الَّتِي تَحْسِبُ غَيْثَ السَّمَاءِ جَوْرَ الْحُكَّامِ فِي الْقَضَاءِ وَ شَهَادَةَ الزُّورِ وَ كِتْمَانَ الشَّهَادَةِ وَ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الْقَرْضَ وَ الْمَاعُونَ وَ قَسَاوَةَ الْقُلُوبِ عَلَى أَهْلِ الْفَقْرِ وَ الْفَاقَةِ وَ ظُلْمَ الْيَتِيمِ وَ الْأَرْمَلَةَ وَ انْتِهَارَ السَّائِلِ وَ رَدَّهُ بِاللَّيْلِ»^{١١}

در این روایت انواع گناهان و محرمات و ترک واجبات و تکالیف و آثار این اعمال بیان شده است. و از این دست روایات ما بسیار داریم^{١٢} که نشان می دهد، حیات ما در گرو امور ظاهری فقط نیست، بلکه در نسبت بین ما و خدا و ربوبیت او در این عالم خلقت، اموری بسیار گسترده ای در کار است که شما با انبیاء می توانید به این امور دلالت شوید و به مصالح و اموری که بقاء شما در ضمن آنهاست، دست پیدا کنید. اینها حقائق عالم است که ما بدون انبیاء به یک ذره از این امور دست پیدا نمی کنیم. ما نمی توانیم سعادت و بقاء و صلاح این دنیای خود را هم بدون انبیاء پیدا کنیم.

^{١١} - معانی الأخبار، النص، ص: ٢٧٠

^{١٢} - رجوع کنید به بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٧٠، ص: ٣٦٦. باب علل المصائب و المحن و الأمراض و الذنوب التي توجب غضب الله و

ارتقاء در معنای بقاء در کل حیات انسان

اما نکته دیگر در توسعه و تعمیق معنای بقاء این است که این معنای وسیعی که از مصالح و حیات و بقاء انسان در حیات دنیایی او تصویر کردیم، باز هم حد متوسطی از تعمق در معنای بقاء است. یعنی ما یک موقع برای فهم معنای بقاء، وسعت این عالم دنیا را مورد توجه قرار می دهیم و متوجه می شویم که برای صلاح و بقاء خودمان، ما مشرف بر این عالم نیستیم که بتوانیم طرح درستی طراحی کنیم. اما در یک معنای بالاتری باید توجه شود که موجودی که بعد از این دنیا به یک عالم دیگری منتقل می شود و مبتنی بر زندگی در این دنیا، حیات ابدی با مختصات خاصی پیدا می کند، اینجا بقاء و فناء معنای دیگری پیدا خواهد کرد.

به تعبیر دیگر وقتی انسان وسعت دید نسبت به حیات خود پیدا می کند، بقاء و فناء خود را جور دیگری تعریف خواهد کرد. همانطور که انسان وقتی حیات در این دنیا را وسیع معنا می کند و حتی غذایی که می خورد و تصرفی که در طبیعت می کند را مبتنی بر حیات مستمر و دوره ها و نیازمندی های مختلف زندگی اش تنظیم می کند، وقتی حیات و زندگی او را به امر وسیع تری مرتبط کنیم و بحث سعادت و شقاوت اخروی او مطرح شود، یک تعریف دیگر از بقاء و فناء بدست خواهد آمد. وقتی یک حیات اخروی هست که با تک تک اعمال انسان در این عالم مرتبط است، تعریف انسان از بقاء و فناء متفاوت خواهد شد و نیاز به انبیاء در دلالت بر بقاء و فناء معنای جدیدی پیدا خواهد کرد و ضرورت بالاتری اثبات می شود.

اینکه در ابتدای بحث ما بحث وادی ایمان و توحید را به دار بقاء معنا کردیم و در مقابل وادی کفر را دار فناء معنا می کنیم به همین خاطر است. تا وقتی روشن نشود که انسان برای چه غایت و حکمتی آفریده شده است و چه مسیری دارد و چه سرانجامی در انتظار اوست، بحث بقاء و فناء معنای درستی پیدا نخواهد کرد. اگر این دنیا، دار بندگی در مقابل خداست، «بقاء» حرکت در وادی توحید و رسیدن به آن غایات است و در ادامه خود فروعات و تناسباتی که در این حیات برای او رگم خواهد خورد. اینکه ما بقاء را به وجه الهی و محیط ولایت حضرات معصومین مرتبط کردیم بدنبال همین نکته بودیم. این بحث را در جلسه آینده قدری توضیح خواهیم داد. والحمدلله...